

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۱۰ اگست ۲۰۲۲

## سفر رئیس کنگره آمریکا به جزیره تایوان مظهر یک ورشکستگی سیاسی

گذری به گذشته

سفر «نانسی پلوسی» (Nancy Pelosi) رئیس کنگره و سومین شخصیت سیاسی آمریکا به جزیره فرمز [فارموسا] (بخوانید تایوان- توفان) یک اقدام تحریک‌آمیز و خبرساز در جهان بود. چگونه باید به این رویداد برخورد کرد؟ نخست این که جزیره فرمز نظیر هانگ کانگ و سایر جزایر غصب‌شده توسط استعمار غرب نظیر «ماکائو» (Macau) بخش لاینفک خاک جمهوری توده‌ئی چین هستند.

تمام بشریت متدین در جهان چین واحد را به رسمیت می‌شناسد و تنها عامل فرومایه آمریکا از به رسمیت شناختن این اصل مانند خود آمریکا طفره می‌روند. آمریکا همانگونه که ما ایرانیان ریکاری‌اش را بر گوشت و پوست و استخوانمان در تاریخ ۱۰۰ ساله اخیر ایران حس کرده‌ایم، دروغگو بوده و با سیاست غارتگرانه و راهزنانه خویش به هیچ تعهدی پای‌بند نیست و برخوردشان نیز به سرنوشت جزیره فرمز از همین منظر صورت می‌گیرد. با لبخند بر لب مخالفتی با چین واحد ابراز نمی‌کند، ولی در عمل جزیره فرمز را به عنوان کشور «واقعی» چین که سال‌ها به آن در مقابل چین کمونیست «چین ملی» خطاب می‌کرد به رسمیت می‌شناسد و از وجودش برای مبارزه با سرزمین اصلی چین بهره می‌جوید.

جزیره فرمز منطقه‌ای بود که ارتش چیانکایچک رهبر ضدانقلاب چین، بعد از شکست مفتضحانه خویش در زمان انقلاب توده‌ئی طولانی خلق چین - و آن هم علی‌رغم حمایت شدید غرب، به ویژه آمریکا - به آنجا گریخت و آن را به منطقه ضدانقلاب در بحیره چین مبدل ساخت. این جزیره که از نظر تاریخی جزیره فرمز نامیده می‌شد با فشار آمریکا و رسانه‌های گروهی غربی، با تهدیدات دیپلماتیک و اقتصادی به نام جعلی «چین ملی» نامیده شد و در شورای امنیت ملل متحد با زور امپریالیست‌های آمریکا، فرانسه، انگلستان و علی‌رغم رأی مخالف شوروی سوسیالیستی که دارای حق وتو بود به نام «نماینده» خلق چین معرفی شد. به این جزیره لقب «ملی» را دادند تا مرزی با چین کمونیستی و توده‌ئی کشیده باشند و «ملی» را در مقابل «کمونیستی» قرار دهند. همین استبداد آمریکا که اساس دیپلماسی وی را در جهان تشکیل می‌دهد و ماهیتاً ارتجاعی و ضدبشری بود، باید چشمان بورژواها را حتی در ایران می‌گشود تا از آمریکا به عنوان «دنیای آزاد» صحبت نکنند. ولی بورژوازی ملی ایران از آزادی چین به عنوان «تراژیدی» چین نام برد و در کنار آمریکا قرار گرفت.

وضعیت جنرال چیانکایچک در فرمز حکم آن را داشت که مثلاً محمدرضا پهلوی که در نتیجه انقلاب عظیم بهمن فراری شده بود و با حمایت ارتش امریکا به جزیره **تیب کوچک** پناه می‌برد و در آنجا ادعای حاکمیت ایران «ملی» را می‌کرد و تمام «دنیای بشردوست و دموکرات» غرب هم این خیمه‌شنب‌بازی را به رسمیت می‌شناختند. در فضای جنگ سرد، تبلیغات آنتی‌کمونیستی و مک کارتیسم سرکوبگر و مُفتش افکار، جزیره فرمز به «چین ملی» غسل تعمید یافت. در زمان نیکسون که نفوذ چین توده‌ئی در دنیا افزایش یافته و گرمای انقلاب فرهنگی به تمام جوانان اروپا سرایت نموده و مارکسیسم لنینیسم در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچف که شوروی را به نابودی کشانید، مشعل روشن و راهنمای تحولات آتی بشریت را به دست گرفته بود، تئوری حمایت از «چین ملی» به بی‌اعتباری امپریالیسم غرب منجر می‌شد. به رسمیت شناختن کشور چین واحد از جانب غرب، محصول مبارزه و پیروزی چین توده‌ئی و شکست تئوری دو «چین» امریکا در جهان بود. جزیره فرمز که به صورت مسخره به هیبت «چین ملی» در آمده بود به یک باره با اشاره امریکا که برای حق حاکمیت ملی مصنوعی آن پیشیزی ارزش قایل نبود و بدون مشورت با آنها و یا انجام یک همه‌پرسی به تکه خاکی به نام «تایوان» بدل شد.

علی رغم این امریکا از تایوان به عنوان یک مرکز جاسوسی و تحریک علیه چین استفاده می‌کند. او در حالی که در عرصه‌های رسمی و دیپلماتیک سوگند می‌خورد که به تئوری چین واحد وفادار است، ولی همانگونه که بشریت متمدن آگاه است در عمل با ریاکاری و دورویی به ضد چین در این بخش از خاک چین به تحریک و دسیسه مشغول است. تایوان امروز برای امریکا در نگرش جدیدش به سمت اقیانوس آرام و مهار چین نقش کلیدی پیدا کرده است، زیرا این جزیره نه تنها در شرق آسیا، چین، روسیه، کوریای شمالی قرار دارد و راه‌های آبی‌اش، بحیره جنوب چین را به جاپان و کوریای جنوبی وصل می‌کند، بلکه حلقه‌ای است که ممالک استرالیا، زلاندنو و نیز ممالک همدست امریکا را در جنوب شرقی آسیا به جاپان و کوریای جنوبی، هم از نظر اقتصادی - تجاری و هم نظامی مرتبط کرده و نقش مهم ستراتیژیک در جغرافیای سیاسی منطقه ایفاء می‌نماید. امریکا نیاز دارد تا این تکه از خاک چین را که مردمانش چینی هستند برای برادرکشی و تحریک و خرابکاری در منطقه در خدمت مهار چین و رقابت با این کشور قدرتمند مورد سوء استفاده قرار دهد.

### سیاست مهار چین

سیاست مهار چین مدت طولانی است که در دستور کار سیاست خارجی امریکا به عنوان یک اقدام ستراتیژیک قرار گرفته است و ربطی به این ندارد که چه حکومتی در امریکا بر سر کار است. در زمامداری مدرن در جهان، در تمام کشورهای پیشرفته، سیاست‌های کلان و میدانی بر این اساس تعیین می‌شوند و نه بر اساس تغییر وزیر امور خارجه. این سیاست‌ها در اتاق‌ها و اندیشکده‌های فکری توسط کارشناسان تحصیلکرده و با تجربه تدوین شده و در اختیار وزارت امور خارجه و دولت قرار می‌گیرند که مبنای کار آنها برای دهه‌های آینده هستند. این تصور ساده‌لوحانه که گویا دموکرات‌ها در امریکا سیاست خارجی دیگری به جز جمهوری‌خواهان دارند و یا «جان کری» بهتر از «مایک پمپئو» است، افسانه‌ایست که جریان‌های وابسته به بورژوازی ملی ایران که همیشه به علت بی‌اعتمادی به توده‌های مردم چشم امید به جان اف کندی‌ها، اوباماها و... در ایران داشتند، برای مسحور افکار مردم ایران تبلیغ می‌کردند که تا امروز هم ادامه دارد. سیاست‌های کلان این کشورها در یک دوره طولانی پا بر جاست و تغییر نمی‌کند. سیاست مهار چین با توجه به قدرت‌گیری و عروج این کشور در عرصه اقتصادی، سیاسی و نظامی و تهاجم موفق دیپلماتیک آن به بازارهای جهان، به تغییر موازنه قدرت در منطقه اقیانوسیه انجامیده است که برای امریکا یک خطر بالقوه محسوب می‌گردد. به

همین جهت مهار چین در دستور کار امریکا قرار دارد. کودتای خانم «آنگ سان سوچی» (Aung San Suu Kyi) در میانمار و به هم زدن قراردادهای منعقد شده با چین با فشار خانم هیلری کلینتن که به عنوان وزیر امور خارجه امریکا-اوباما وارد میانمار شده بود، گسترش پایگاه‌های نظامی، کنترل تنگه مالاکا برای مهار چین در مالزی و نظارت بر تجارت و شریان حیاتی انرژی چین و... بخشی از این سیاست رویکرد به منطقه ایندو- پاسیفیک که از هند تا شرق امریکا را در برمی‌گرفت، به شمار می‌آیند.

وزارت دفاع امریکا در سال ۱۹۹۵ بر اساس پژوهش‌های ژئوپلیتیک که منتشر نمود «ستراتیژی امنیتی ایالات متحده برای منطقه شرق آسیا- پاسیفیک» را که بر نقش محوری قدرت نظامی در حفظ حضور امریکا در آسیا تأکید می‌کرد، مبنای کار خود می‌دانست و این سند تنها ستراتیژی رسمی منتشر شده دولت امریکا برای منطقه هندو- پاسیفیک تا امروز باقی مانده است.

اوباما در ماه نومبر سال ۲۰۱۱ دو ستراتیژی مهم اتخاذ کرد که عواقب ستراتیژیک مهمی برای قدرت‌های در حال رقابت در سطح جهان در پی داشت. اوباما سیاست محاصره نظامی چین بر پایه استقرار نیروی بحری و ناوگان هوایی در سواحل نزدیک چین و محدود کردن و همچنین ایجاد اختلال در دسترسی چین به بازارهای جهانی و روابط تجاری و مالی در آسیا را اتخاذ کرد. اظهارات اوباما مبنی بر این که امریکا به دنبال گسترش قوای نظامی خود در آسیاست و همچنین در پی یافتن هم پیمانان اقتصادی در این قاره است به نوعی مورد سؤال قرار دادن چین در حیاط خلوت خود محسوب می‌شد.

آقای «تام دانیلون» (Tom Donilon)، مشاور امنیت ملی اوباما، در آن دوره بیان کرد که هدف آنها در این منطقه مبتنی بر «هنجارسازی» و رعایت قواعد مبتنی بر حقوق بین‌الملل (آزادی تجارت و بحرنوردی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بدون تهدید یا اجبار) بوده است. این ستراتیژی جدید تا حد زیادی بر حضور هرچه بیشتر نظامی امریکا در کشورهای جنوب شرق آسیا (حوزه پاسیفیک) متمرکز است. روشن است که این سخنان رسمی و شسته و رفته، به برگردان فارسی، به مفهوم کنترل چین، خفه کردن و مهار چین است. تقویت دست‌راستی‌ها در جاپان و خرابکاری در وحدت دو کوریا همگی در خدمت این سیاست است.

پس مهار چین امر اتفاقی نیست از زمان اوباما و شاید در اتاق‌های فکری بعد از فروپاشی شوروی شروع شده، در زمان ترمپ ادامه داشته و آقای جو بایدن نیز آن را ادامه می‌دهد. سفر نانسو پلوسی را به تاپوان باید با این ذهنیت تاریخی مورد ارزیابی قرار داد.

### انگیزه سفر نانسو پلوسی در این برهه از زمان

به نظر حزب ما سیاست جو بایدن در اوکراین که قصد داشت با تقویت ناتو، درگیر کردن روسیه در شرق اوکراین، ایجاد یک جنگ فرسایشی دراز مدت روسیه را از پای در آورده و این کشور را از چین دور نماید و دستش برای مهار چین بیشتر باز گردد، با شکست مفتضحانه روبه رو شد. شکست امریکا در اوکراین را باید ادامه همان سیاست فرار مفتضحانه از افغانستان دید. این سیاست خوشبختانه نسنجیده مشاوران جو بایدن نه تنها به تقویت روسیه انجامید، ۸۵ درصد مردم روسیه را به حمایت از پوتین کشاند، انقلابات مخملی ارتجاعی را در روسیه سفید، در قزاقستان و روسیه افشاء و سرکوب کرد و عملاً موجب سربرافراشتن و تقویت روسیه از همه این دسیسه‌ها گردید. به عکس در اروپای غربی خلاف تبلیغات سراپا دروغ به تشدید تضاد میان ممالک اتحادیه اروپا و ناتو منجر شده و موجی از نارضائی

اجتماعی به وجود آورده و تازه سونامی جنگ طبقاتی و فروپاشی اقتصادهای بزرگ اروپا در راه است. امریکا دید که اکثریت خلق‌های جهان و ممالک واقعی و نه جزایر مصنوعی در کنار روسیه قرار گرفتند و این سیاست به انزوای غرب در آسیا، افریقا و امریکای لاتین منجر شد. همهٔ متحدان امریکا در خاورمیانه در مقابل امریکا ایستادگی کردند و متوجه خلف و عده‌های این امپریالیسم در حال افول شده و برآمد چین را در بازی‌های جهانی دیدند. جهان به سمت چند قطبی با سرعت پیش می‌رود و این فضای عمومی و گرایش جهانی را همه حس کرده و می‌خواهند با اتخاذ موضع درست در سمت صحیح حرکت تاریخ قرار بگیرند و بازندهٔ بیچاره‌ای در تقسیم‌بندی‌های جهان در پیش، نباشند. البته در ایران جناح‌های مافیائی غربزده هولیوودی در پی نوکری امریکا و غرب، به عزاداری مشغولند که در زیر چرخ حرکت تاریخ له خواهند شد.

وضعیت شکست جوبایدن در اوکراین، پیروزی‌های درخشان و موفق چین، روسیه، هند و ایران در عرصه‌های مبارزه اقتصادی، سیاسی، دیپلماسی، نظامی، نقض محاصره و درهم شکستن تحریم، بی‌اعتبار کردن سوئیفت، ضربه زدن به امپراتوری دالر توسط مبادلات تهاتری و تقویت روبل، شکل‌گیری «بریکس» و سازمان همکاری شانگهای و... موجب شد که تزلزل و احساس تنهایی سرپای متحدان امریکا در منطقهٔ اقیانوسه و یا ایندو-پاسیفیک را بگیرد و تمام نقشه‌های ستراتیژی امریکا را علی‌رغم امپراتوری انحصاری دروغپراکنی و جعل اخبار به هم بزند. امریکا زمینهٔ اعتماد خویش را در این کشورها به طور سریع بعد از شکست در اوکراین تقریباً از دست داد. ماجرای به هم زدن قراردادهای تحت البحری‌های هسته‌ای به ضرر متحد و معتمدش فرانسه با استرالیا که بیان روشن و آموزندهٔ عده‌های توخالی امریکا نسبت به دوستانش می‌باشد، تحریکات اخیر علیه قطر که باید مسابقات جهانی فوتبال در آن کشور به علت حمایتش از برده‌داری و استثمار خارجیان تحریم گردد، انتقاد پرهیاهو از عربستان سعودی و دیدار خفت‌آمیز با محمد بن اَره در عربستان، مسألهٔ دروغ‌پردازی در مورد «کشتار ایغورهای مسلمان» در چین، طرح مسألهٔ جنایت ضدبشری در مورد مسلمانان «روهینگیا» در میانمار توسط ارتش فعلی میانمار و البته بدون اشاره به نقش خانم «آنگ سون ساچی» متحد فمینیستش، روی کار آوردن حکومت دست‌راستی آقای «یون سوک یول» (Yoon Suk-yeol) در کوریای جنوبی و تقویت دست‌راستی‌های حزب «شینزو آبه» (Abe Shinzō) که با ترورش تضمین لازم برای پیروزی ضدچینی‌ها در جاپان فراهم شد و... و اکتش‌های سریع در قبال ترسی است که به دل متحدانش در این منطقه افتاده است. تمام معادلات ناتو و امپریالیسم انگلوساکسون در اوکراین به هم خورد و از این درگیری چین، روسیه و شانگهای سربلند بیرون آمدند. تحریکات در اوکراین که باید روسیه را از چین دور کرده و در اروپا مشغول می‌ساخت، در عمل به ضرر مهار چین تمام شد و مرکز ثقل تضادها را به اروپا منتقل کرد. تمام پایه‌های نقشه‌های ستراتیژیک امریکا در اقیانوس آرام به لرزه درآمد. در چنین شرایطی لازم بود که امریکا برای قوت قلب دادن به متحدان خود و ابراز وجود و حضور در منطقه عرض اندامی کند. پرواز خانم نانسی پلوسی به تایوان که فقط جنبهٔ نمادین دارد و به مصداق «ما هنوز هستیم» برای پوشش دادن به اشتباهات سهمگین امریکا، تقویت روحیهٔ متحدانش در مقابله با روسیه، چین و ایران و به هم خوردن توازن قوا در خاورمیانه صورت می‌گیرد. طبیعتاً چین این تحریک احمقانه را بی‌پاسخ نخواهد گذارد و از هم اکنون تبعات این سیاست امریکا در منطقهٔ اقیانوس آرام مشهود است. این اقدام امریکا شتابزده بوده و نتایج عکس خود را به بار خواهد آورد. مردم تایوان نیز که چینی هستند، می‌دانند که قربانی دست سیاست‌های امریکا نباید قرار بگیرند زیرا تنها چیزی که امریکا برایش مطرح نیست موجودیت و اهمیت جان مردم تایوان است. زمان به نفع دنیای چند قطبی پیش می‌رود و رهبران امریکا هر چقدر هم سفر کنند نمی‌توانند جلوی سفر ابدی خویش را بگیرند.

مقاله ای از توفان ارگان مرکزی حزب کار ایران شماره ۲۷۰ [www.toufan.org](http://www.toufan.org)